

آلخو کار پانتیه

# قرن روشن فکری

ترجمه:

سروش حبیبی



انتشارات نیام در

## درباره نویسنده و آثارش

آلخو کارپانتیه Alejo Carpentier در ۱۹۰۴ در هاوانا به دنیا آمد، از تباری فرانسوی-روسی. در هفده سالگی به جهان مطبوعات وارد شد. در دانشگاه هاوانا در رشته معماری اسم نوشت اما در این راه به جایی نرسید. در عوض در ۱۹۲۴ سردبیر مجله کارتلس Carteles شد، در آن زمان مهم ترین مجله کوبا. او یکی از بنیانگذاران Grupo Minorista (گروه اقلیت) بود، که کارش بررسی مسائل هنری و سیاسی و مکتبی بود. کارپانتیه در ۱۹۲۷ به گناه امضای بیانیه این گروه به زندان افتاد. در این بیانیه پیش بینی شده بود که انقلاب به زودی در کوبا شروع خواهد شد. در ۱۹۲۸ روبر دسنوس Robert Desnos شاعر سورتالیست فرانسوی، که به قصد سیاحت در کوبا سفر می کرد، او را راضی کرد که به پاریس برود. کارپانتیه در پاریس به اتفاق دسنوس و آنتون آر تو Antonin Artaud هنرپیشه نامدار فرانسوی، یک رشته برنامه های هنری و ادبی در رادیو اجرا کرد. اقامت او در فرانسه، که قرار بود دو سال بیشتر طول نکشد به یازده سال کشید. در ۱۹۳۹ او را به کوبا دعوت کردند تا در گرداندن رادیوی ملی کشور همکاری کند. او در ۱۹۴۵ از سمت خود در رادیو کناره گرفت و به کاراکاس رفت. اما بعد از به ثمر رسیدن انقلاب کاسترو به میهن خود بازگشت. کارپانتیه پیش از آن که داستان های مهم خود را بنویسد موسیقیدان و

## کلمات بر باد نمی‌روند

### زوهار

دیشب دیدم که گیوتین باز برپا شد. بر دماغه کشتی، همچون دری بر بی کران آسمان گشوده. از همان وقت بوهای خاک از درون آن به ما می‌رسید، از فراسوی اقیانوس، که چنان آرام و بر ضرب تلاطم خود چنان چیره بود، که کشتی به نرمی، گهواره‌وار در نوسان، میان دیروز و فردایی با ما در حرکت، گفتی به خواب رفته بود. زمان میان ستاره قطبی و دُب اکبر و چلیپای جنوبی<sup>۱</sup> در بند، از سیر خود بازمانده بود، گرچه یقین ندارم که نام این صور فلکی را درست گفته باشم، زیرا بضاعت‌ام در این زمینه ناچیز است، خاصه آن‌که آسمان به قدری از نظایر این صور پُر بود و اوج و قدر و شدت نور آن‌ها به قدری در هم می‌آمیخت و در چشم ناظر زیر و رو می‌شد که با هم مشتبه می‌گردیدند، و حتی پرتو بدر ماه در سفیدی شکوهمند و ناخجسته راه سن ژاک<sup>۲</sup> رنگ می‌باخت...

---

۱. Southern Cross صورتی است در نیمکره جنوبی آسمان، به شکل صلیب و متشکل از چهار ستاره درخشان و هفت ستاره کوچک‌تر، شاخه بلند آن به سوی قطب جنوب متوجه است.

۲. همان کهکشانی راه شیری است. زائران مزار سن ژاک کمپوستل St: Jacqueej Compostelle واقع در شمال غربی اسپانیا، در مسیر خود از شرق به غرب، که تقریباً با کهکشان همراستا است آن را چراغ راه و کوکب هدایت خود می‌شمرده‌اند و نام «راه سن ژاک» به آن داده‌اند. راوی داستان نیز که در اقیانوس به جانب مجمع‌الجزایر آنتیل در راه است با توجه به آنچه در این مرز در انتظار اوست درخشش شکوهمند آن را بدیمن دانسته است.

اما دروازه بی در بر دماغه کشتی برپا بود و جز قطعه چوبینی افقی بر سر دو ستون قائم و آن گونیاگون و ازگون چیزی نبود.<sup>۱</sup> چهارچوبی مخوف و برهنه و تنها، که با آن مثلث سیاه سرد، آن تیغ تیز فولادین، تازه بر فراز کشتی نشستگان خفته، همچون وجودی حاضر برپا شده بود و روی هسدارش به ماهمه بود. آن را در فاصله ای دور در بادهای بهار واپس نهاده می پنداشتیم و دریغ که اکنون بر صدر سفینه مان باز می یافتیم. همچون راهبری پیشاپیش ما در حرکت بود و با دقت بی چون و چرای ستونهای موازی و با نرمی بیگانه هندسی اش، به دستگاه راه یاب غول پیکری می مانست. این جا اما دیگر علم و دهل و انبوه خلق را همراه نداشت و دیگر موضوع شور و خشم و مویه و مستی مردمی نبود که مثل همسرایان یک تراژدی یونانی در پایش ازدحام کنند و با نزدیک شدن اربابه های کهنه ای که قربانیان را همراه غرش طبل به پای آن می آوردند فریاد بکشند. این جا چهارچوبی تنها بود رو به شب گشوده، بر فراز پیکره نگهدار کشتی، که از بازتاب ماه بر تیغه اوریب آن روشن بود، ستونهایی که فراخنای پر ستاره آسمان را قاب می کرد.

موجها به پیشبازمان می آمدند و از هم می شکافتند و خود را بر تهیگاه کشتی مان می مالیدند و پشت ما به هم می پیوستند، با صدایی چنان پیوسته و موزون، که به سکوت می مانست. سکوتی که سکوتش می پنداشتیم زیرا آن چه را می شنیدیم بازتاب راز دل خویش نمی یافتیم، سکوتی زنده و تپنده و موزون، که هنوز اما به مویه های قربانیان توان باخته زیر تیغ دژخیم مبدل نشده بود.

ناگهان تیغه گونیاگون با صفیری به ضرب فرو افتاد و قطعه افقی تنها، همچو سردر چهارچوبی حقیر بر سر دو پایه قائم باقی ماند. نماینده مختار، که تیغه را رها کرده بود زیر لب گفت: «باید از آسیب شوره حفظاش کرد» و روپوش اندوده به